

# زی طلبگی را تا آخر عمر حفظ کرد



حجت الاسلام  
مرتضی دهشت  
فرزند ارشد مرحوم  
آیت... دهشت

در باره ویژگی های پدرم این نکته گفتنی است که گاهی نگاه فرزند به پدر است وزمانی نگاه شاگرد به استاد و نگاه به یک سبک و سیره است. مبنای زندگی حاج آقا از ابتدا عشق و علاقه به دین بوده و تجلی این خدمت، تبلیغ و منبر بوده است. معتقدم مبلغ بهترین خروجی دین است، چون دسترسی مردم به حوزه و یک مرجع ممکن است خیلی کم باشد، اما دسترسی آن ها به یک مبلغ خیلی راحت است و در همه مناسبت ها این امکان برای مردم وجود دارد. بنابراین اگر این خروجی برای مردم زیبا تبیین شود، می تواند تأثیر گذاری بیشتری داشته باشد.

پدرم از ابتدا نظرش بر حضور در عرصه تبلیغ بود و به این فضا وارد شد و علاقه زیادی داشت. حتی می گفت زندگی شخصی خود را نیز فدای بحث تبلیغ دین می کنم و واقعا نیز همین گونه بود. در گذشته محدودیت های خاصی برای مبلغان بود. یاد می آید که قبل از انقلاب ابوی وسیله شخصی اش را در اختیار گروه های تبلیغی قرار داده بود. ایشان یک جیب استیشن داشت و آن را در اختیار مبلغان قرار می داد. شب های جمعه برخی طلبه ها را در مشهد و نیز از شهرهایی مثل چناران و اطراف جاده کلات جمع می کرد. حتی در نزدیکی های انقلاب به خاطر دارم، گاردی ها جاده را بسته بودند و وقتی فهمیدند در ماشین طلبه ها نشسته اند، به پدر اعلام کردند اجازه ندادید تبلیغ کنید و باید بازگردید.

در عرصه علمی و در حوزه ادبیات عرب می توانم بگویم ایشان بی نظیر بود. در دوران معاصر گاهی طلبه ها و حتی گاه خود من متنی از متون عربی می خوانیم و ممکن است نتوانیم جمله بندی های آن را دقیق بگویم. حاج آقا وقتی متن عربی را می خواند، بسیار دقیق بود و بارها می گفت آرزویم این است که طلبه ها در مسئله نحوقوی باشند. از همان اول طلبه بسیار موفقی بود. بخشی از درس را در نجف خواند. وقتی به ایران بازگشت، موقعیت خوبی در حوزه داشت و استاد بود. به من می گفت بیست ساله بودم که در مدرسه نواب کفایه می گفتم؛ کفایه یکی از درس های بسیار سخت حوزه است. این نشان می دهد استعداد خوبی داشته و علاقه فراوان به تحصیل داشته است، البته خانواده ایشان خانواده علم دوستی بود. عموی مرحوم من شیخ مسلم از محدثان بزرگ بود.

پدر از دوستان علامه امینی بود و خاطرات زیادی از ایشان داشت. دید ایشان به امام علی (ع) دید خاصی است. در باره همین بحث زود قضاوت کردن همیشه فرمایش حضرت علی (ع) را مبنی بر اینکه بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است، یادآوری می کرد.

یکی از مواردی که به طلاب اختصاص یافته شهریه امام زمان (عج) برای نشر معارف است. سال ۱۳۷۳ که پدرم در بیمارستان بستری بود و احتمال فوت ایشان می رفت، وصیت کرد و گفت در تمام مسیر زندگی ام سعی کردم از شهریه امام زمان (عج) استفاده نکنم. اگر شهریه ای به من می دادند، به صندوق منتقل می کردم تا دوباره آن را به طلاب وام بدهند و سعی کردم معاش خودم را از راهی دیگر تأمین کنم تا مدیون امام زمان (عج) نشوم. ما تا سال ۱۳۷۳ این نکته را فهمیدیم. سال ۱۳۶۴ مدرسه شهید مطهری مشهد تأسیس شد. ما نیز ثبت نام کردیم و امتحان ورودی دادیم. روزی حاج آقا پاکتی به ما داد و گفت پاکت را به ناظم مدرسه که آقای عباسعلی زنجانی بود، بدهید. همچنین گفت که این پاکت شهریه شماست. فردی این حرف را می زند که خودش مؤسس و مدیر این مجموعه است. بعد به من گفت شهریه فرزندم را می دهم که فردا حرفی نباشد. اگر روزی در جلسه یا به فردی گفتم چرا شهریه فرزندت را نمی دهی، نگوی خودت چرا شهریه بچه ات را ندادی! باید عامل باشم که حرفم تأثیر گذار باشد.

حاج آقا گفت تا سالی که از مدرسه شهید مطهری فاصله گرفتم، یک ریال حقوق از این مدرسه نگرفتم و در هیچ سندی در این مدرسه ثبت نشده است که من حقوقی گرفته باشم. یعنی ایشان با آنکه خیران شهر را جمع می کرد و کارهای خیر انجام می شد، حاضر نبود از این مدرسه حقوق بگیرد و نگاه خاصی به امور مالی داشت.

در باره زندگی شخصی ایشان باید گفت کسانی که با حاج آقا آشنا هستند، می دانند ایشان فردی بذله گو بود. این موارد

در زندگی تأثیر گذار است. کمتر اتفاق افتاده است کسی در خانه فریاد حاج آقا را شنیده باشد. ایشان اگر خیلی عصبانی می شد، ذکر لاله الا... را می گفت که این امر نشان از صبر، تحمل و اعتقادش داشت.

همچنین پدرم تا هنگامی که نسبت به شخصی یقین پیدا نمی کرد، اجازه قضاوت نمی داد و می گفت که احتمال دیگری نیز در باره آن فرد بدهید. این نوع نگاه یک نگاه زیبا و سیره ارزشمند است. ایشان ساده زیست بود و به پرهیز از اسراف تأکید داشت. هر چهارشنبه شب جلسه ای به صورت دوره ای با حضور بچه های کشیک حرم برگزار می کردیم که ابتدا خود استاد در این جلسات حضور پیدا می کرد و بعد ها به مدت ۱۰ سال بنده می رفتم. ایشان از ابتدا تأکید کرد اگر می خواهید ادامه پیدا کند، مبنای این جلسات بر سادگی باشد. متأسفانه این جلسه ادامه پیدا نکرد، زیرا برخی افراد که وضعیت مالی مطلوبی داشتند، در غذا دادن به شرکت کنندگان اسراف کردند. پدر همیشه تأکید داشت که در جلسات چای یا میوه یا حداکثر یک غذای ساده بدهید.

ایشان جنگ را باور داشت و می گفت که اگر جنگ به شما نیاز دارد، به جبهه ها بروید. البته برخی افراد در مدرسه شهید مطهری ممانعت می کردند و من نیز مانند بسیاری از شاگردان پدر با وجود آنکه سن کمی داشتم، به جبهه رفتم. خاطر هست که در یک دوره به دلیل حضور بچه ها در جبهه ها، کلاس ما از حد نصاب کمتر شد و دوستانی مانند صنوبری و شکری به فیض شهادت رسیدند.

ارتباط حاج آقا با رهبر معظم انقلاب بعد از پیروزی انقلاب ادامه یافت و حتی در سال های قبل از پیروزی انقلاب و آغاز راهپیمایی در مشهد در سال ۱۳۵۶ نیز در کنار یکدیگر بودند. به گفته پدر اولین حرکت ها و راهپیمایی ها از خانه مادر مشهد آغاز شده است. بعد از اینکه حضرت آقا رئیس جمهور شدند، این ارتباط و محبت ادامه داشت تا اینکه ایشان زعامت و رهبری را بر عهده گرفتند. پدر نقل

می کرد که در اولین برخورد پس از انتخاب ایشان به عنوان رهبری، آیه ای از سوره یوسف را برای ایشان می خواند و می گوید وصف حضرت عالی آیه «تالله لقد آترك الله علینا» است و از ابتدا مشخص بود شما با ما فرق دارید و آقا لیخندی می زنند.

در رابطه با حضرت امام (ع) نیز همین نگاه را داشت. در سال ۱۳۶۰ پدر برای اتوبوس رانی مشهد کلاس های عقیدتی، اخلاقی و عملی داشت که من نیز حضور داشتم و راننده ها ارادت خاصی به حاج آقا پیدا کرده بودند.

حاج آقا همیشه ما را به تکریم شهدا توصیه می کرد و گاه در جمع خانوادگی که از شهدا صحبت می کرد، چشمانش پر از اشک می شد و می گفت که این جوان ها برای انقلاب جانشان را فدا کردند و ما چه کرده ایم؟! به اینکه اسم و رسم و کار هایش برجسته شود، علاقه ای نداشت. در همین بحث مبارزات انقلابی ایشان به یاد دارم که در یکی از راهپیمایی های اوایل پیروزی انقلاب در چهارراه لشکر مشهد همراه ابوی حضور داشتم. وقتی تیراندازی شد، ایشان دست بنده را گرفته بود و می دویدیم که یکی از مغازه دارها ما را به داخل برد. آنجا گفت ما که کاری برای انقلاب نکردیم.

ایشان سال هایی که توانایی داشت، تنها به زیارت می رفت؛ ولی آنچه از تشریف ایشان به یاد دارم این است که جمله ای به نقل از امام را نقل می کرد مبنی بر اینکه می خواهم در زیارت نگاه عوامانه باشد. بنابراین معمولاً از پایین پای حضرت تشریف می یافت و اذن دخول می خواند و تا هنگامی که توان داشت، می ایستاد و زیارت های معروف را می خواند. نکته جالب آنکه ایشان در پایان زیارت جایی را که ایستاده بود، می بوسید. یک بار سؤال کردم چرا این کار را می کنید و گفت به احترام بزرگان و اولیا برای زیارت حضرت رضا (ع) می آیند. می بوسم و بر جای پای آن بزرگان بوسه می زنم و می گفت اینجا حضرت ولی عصر (عج) به زیارت امام رضا (ع) می آیند.

